



ثانیاً: مرحوم محقق حلی در معتبر می نویسد:

«روی الجمهور عن علي عليه السلام «كنتم تبعرون بعرا و أنتم اليوم تثلطون ثلطا فاتبعوا الماء الأحجار»»^۱

بیهقی در سنن کبری^۲ می نویسد:

«قال علي ابیطالب انهم كانوا يبعرون بعرا و أنتم اليوم تثلطون ثلطا فاتبعوا الحجارة الماء» (ثلط: روث رقیق. این فعل در مورد حیوان استعمال می شود و در مورد انسان ظاهراً مجازاً استعمال شده است.^۳)

(تبعرون: همانند بعره و پیشکل مدفوع کردن)

همچنین محقق حلی می نویسد: «و قوله عليه السلام: «يكفي أحدكم ثلاثة أحجار إذا لم يتجاوز محل العادة»»^۴ این مطلب به نوعی در روایات ما هم وارد شده است:

«و بِالْإِسْنَادِ يَعْنِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَرَتْ السُّنَّةُ فِي الْإِسْتِجَاءِ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ أَبْكَارٍ وَ يُتَّبَعُ بِالْمَاءِ»^۵

با توجه به این مطلب می توان گفت در مورد «عذره» علت اینکه استنجاء به احجار کافی بوده است، یابس بودن عذره بوده است که باعث آلودگی نمی شده است.

اللهم الا ان يقال: اگر خروج عذره باعث آلودگی بدن نمی شده است، استنجاء به احجار هم لازم نبوده است. (شش) «و عَنْ الْمُفِيدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ وَ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَرَتْ السُّنَّةُ فِي أَثَرِ الْغَائِطِ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ أَنْ يَمْسَحَ الْعِجَانُ وَ لَا يَغْسِلَهُ وَ يَجُوزُ أَنْ يَمْسَحَ رِجْلَيْهِ وَ لَا يَغْسِلَهُمَا»^۶ ما می گوئیم:

۱. دلالت این روایات بر آن است که اگر عذره به پا برخورد کرده باشد، غسل لازم ندارد و ازاله عین نجاست، کافی است.

۲. مرحوم فیض در توجیه این روایات می نویسند:

۱. المعتبر، ج ۱، ص ۱۲۸

۲. ج ۱، ص ۱۰۶

۳. جمهرة اللغة، ج ۱، ص ۴۲۶

۴. المعتبر، ج ۱، ص ۱۲۸

۵. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۴۹، ح ۹۲۵

۶. همان، ص ۳۴۸، ح ۹۲۴؛ العجنان ما بین الفقحة و الخصیة. و الفقحة حلقة الدبر (الصالح للجوهري) هامش المخطوط. الصحاح ۶-۲۱۶۲.



«العجان بالكسر الدبر و لعل الاكتفاء بمسح الرجلين بالتراب دون الغسل فيما إذا وطأ بهما الأرض حافياً إلى الخلاء و نحوه و تأتي فيه أخبار»^۱

۳. همچنين مرحوم مجلسی در مورد اين روايات می‌نويسد:

«قوله عليه السلام: و يجوز أن يمسح رجله أي بالتراب إذا تنجسا و لم يغسلهما، لأن التراب مطهر لبطن القدم كما سيأتي، فيكون الحكمان على سياق واحد و يتناسبان. و يحتمل أن يكون المراد مسح الوضوء. و المراد بالمجاز المعنى الأعم في ضمن الوجوب، و يكون قوله "و لا يغسلهما" عطفاً على "يجوز"، و يكون نهياً أو نفياً في قوة النهي، أو يكون عطفاً على "يمسح"، و يكون التعبير بالجواز تقيّة مما شاة مع العامة، أو على وفق قول القائلين بالتخيير منهم»^۲

توضیح:

۱. ممکن است مراد آن است که خاک مطهر است و لذا اگر دم بردارد پای او پاک می‌شود.
۲. و ممکن است بگوئیم، اصلاً این قسمت دوم (و يجوز ان يمسح ...) مربوط به وضو گرفتن است و حضرت می‌فرمایند: «در وضو جایز است مسح کنند و غسل نکنند» و مراد از جواز، معنای اعم از وجوب است. و اینکه تعبیر به جواز شده است، به جهت تقيّه است.

جمع‌بندی:

به نظر ادله نجاست کامل است. اما درباره اینکه مطهر عذره در صاحب آن و در سایر موارد چیست، بحث را باید در احکام نجاست بررسی کرد.

مسئله ۸: طهارت بول و غائط پرندگان دارای نفس سائله حلال گوشت (غیر از مرغ)

۱. گفته بودیم که جهاز هاضمه پرندگان به گونه‌ای است که تولید بول می‌کند ولی مخرج بول و غائط در پرندگان (ظاهراً غیر از خفاش که مستقل آن را بررسی می‌کنیم) یکی است و به همین جهت آنچه از ایشان خارج می‌شود، یک شیء است که حکم واحد واحد دارد. (اگرچه برخی مایع سفید رنگ خارج شده از ایشان را همان بول دانسته‌اند.

۲. مرحوم نراقی در مستند در این باره می‌نويسد:

«أن الطير إما فاقد للبول، كما هو الظاهر في أكثر الطيور، حيث لم يطلع أحد على بول له و يستبعد وجوده، و عدم الاطلاع عليه سيما في المأنوسة. و أما ذكره في الأخبار فلا يدل على وجوده لكل

۱. الوافی، ج ۶، ص ۱۳۳

۲. ملاذ الاخيار، ج ۱، ص ۲۰۳



طیر، بل غایت‌ه وجوده لنوع، هو الخشاف المذكور بوله فیها، و المحکی مشاهدته منه، و اختلاف الطیور فی ذلک ممکن، كما فی الولودية ... أو بوله مشکوک فیہ، فالکلام فیہ أيضا کالفاقد.^۱

۳. بر طهارت بول و غائط پرندگان حلال گوشت دارای نفس سائله ادعای اجماع شده است.

مرحوم شیخ طوسی در خلاف می‌نویسد:

«کما یؤکل لحمه من الطیور و البهائم بوله، و ذرقه، و روثة، طاهر لا ینجس منه الثوب و لا البدن، الا ذرق الدجاج خاصة فإنه نجس. ... دلیلنا: إجماع الفرقة، و أخبارهم»^۲

۴. مرحوم صاحب حدائق هم درباره این مسئله می‌نویسد:

«رجیع الطیر فذهب الصدوق الی طهارته مطلقا حیث قال فی الفقیه: «و لا بأس بخبر ما طار و بوله» و هو ظاهر فی إطلاق القول بالطهارة، و نقله الأصحاب أيضا عن ابن ابی عقیل و الجعفی، و هو قول الشیخ فی المبسوط إلا انه استثنی منه الخشاف قال: بول الطیور و ذرقها کله طاهر إلا الخشاف. و قال فی الخلاف: ما أکل فذرقه طاهر و ما لم یؤکل فذرقه نجس. و به قال جمهور الأصحاب»^۳

۵. چنانکه خواندیم جز در مورد «خرء مرغ»، ظاهراً اختلافی در طهارت بول و غائط پرندگان حلال گوشت دارای نفس سائله وجود ندارد.

روایات دال بر طهارت:

یک) «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: لَا تَغْسِلُ ثَوْبَكَ مِنْ بَوْلِ شَيْءٍ يَأْكُلُ لَحْمَهُ»^۴

دو) «وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِنْ كَانَ مِمَّا يَأْكُلُ لَحْمَهُ فَالصَّلَاةُ فِي وَبَرِهِ وَبَوْلِهِ وَشَعْرِهِ وَرَوْتِهِ وَالْبَّانَةِ وَكُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ جَائِزٌ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ ذَكِيٌّ»^۵

سه) «وَعَنْ الْمُفِيدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقٍ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُلُّ مَا أَكَلَ لَحْمُهُ فَلَا بَأْسَ بِمَا يَخْرُجُ مِنْهُ»^۶

۱. مستند الشيعة، ج ۱، ص ۱۴۴

۲. الخلاف، ج ۱، ص ۴۸۵

۳. الحدائق الناضرة، ج ۵، ص ۶

۴. وسائل الشيعة، ج ۳، ص ۴۰۷، ح ۳۹۹۷

۵. همان، ص ۴۰۸، ح ۳۹۹۹

۶. همان، ص ۴۰۹، ح ۴۰۰۵



چهار) «وَعَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَا بَأْسَ بِبَوْلٍ مَا أَكَلَ لَحْمَهُ»^۱

پنج) «الْحَسَنُ بْنُ يُونُسَ بْنِ الْمُطَهَّرِ الْعَلَامَةِ فِي الْمُخْتَلَفِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: خُرءُ الْخُطَافِ لَا بَأْسَ بِهِ هُوَ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ وَ لَكِنْ كُرِهَ أَكْلُهُ لِأَنَّهُ اسْتَجَارَ بِكَ (وَأَوْى إِلَى مَنْزِلِكَ) وَ كُلُّ طَيْرٍ يَسْتَجِيرُ بِكَ فَأَجْرُهُ»^۲

ما می گوئیم:

تعلیل ذکر شده در این حدیث و انطباق آن بر پرستو، بهترین شاهد بر طهارت خرء پرندگان حلال گوشت است. **شش)** «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ يَطِيرُ فَلَا بَأْسَ بِبَوْلِهِ وَ خُرءُهُ»^۳

ما می گوئیم:

مرحوم مجلسی در بحار در مورد این روایت می نویسد:

«وَجَدْتُ بِخَطِّ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجُبَعِيِّ نَقْلًا مِنْ جَامِعِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: خُرءُ كُلِّ شَيْءٍ يَطِيرُ وَ بَوْلُهُ لَا بَأْسَ بِهِ»^۴

مسئله ۹: طهارت بول و غائط مرغ خانگی

۱. در مورد «ذرق دجاجة» به سبب برخی روایات، شبهه‌ای در مورد نجاست آنها مطرح شده است.

۲. مرحوم امام درباره این مورد می نویسد:

«وَأَمَّا خُرءُ الدَّجَاجَةِ، فَلَا يَنْبَغِي الْإِشْكَالُ فِي طَهَارَتِهِ، بَلْ مَعَ شِدَّةِ ابْتِلَاءِ النَّاسِ بِهِ لَوْ كَانَ نَجَسًا

لِصَّارَ مِنَ الضَّرُورِيِّ. مَعَ إِمْكَانِ دَعْوَى ضَرُورِيَّةِ طَهَارَتِهِ. مُضَافًا إِلَى الْعُمُومَاتِ، وَخُصُوصِ رَوَايَةِ

وَهَبٍ»^۵

۳. [روایت وهب را خواهیم آورد.]

۴. مرحوم شیخ در خلاف می نویسد:

۱. همان، ص ۴۱۰، ح ۴۰۱۰

۲. همان، ص ۴۱۱، ح ۴۰۱۳

۳. همان، ص ۴۱۲، ح ۴۰۱۵

۴. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۰

۵. کتاب الطهارة (امام خمینی)، ج ۳، ص ۳۷

«كلما يؤكل لحمه من الطيور و البهائم بوله، و ذرقه، و روثه، طاهر لا ينجس منه الثوب و لا البدن، الا ذرق الدجاج خاصة فإنه نجس.»^۱

۵. مرحوم علامه در مختلف می نویسد:

«ذرق الدجاج الجلال نجس إجماعاً، و فی ذرق غیر الجلال قولان: أحدهما الطهارة، اختاره ابن بابويه فی من لا يحضره الفقيه، و هو اختيار السيد المرتضى فإنه قال فی المسائل الناصرية: كل حيوان يؤكل لحمه فبوله و روثه طاهر، و كذا قال أبو الصلاح، و هو الظاهر من كلام ابن أبي عقيل، و ابن البراج، و افتى ابن إدريس بالطهارة أيضاً و هو قول سلاّر. و أما الشیخان رحمهما الله فإنهما استثنيا ذرق الدجاج من الحكم بطهارة رجع ما يؤكل لحمه و هو يدل على حکمهما بالتنجیس إلا أن الشیخ رحمه الله ذهب إلى طهارته فی الاستبصار و هو المعتمد.»^۲

۶. مرحوم نراقی در صدوقین [شیخ صدوق و پدر بزرگوارش] هم نقل کرده است که آنها هم قائل به نجاست ذرق دجاج بوده اند.^۳

روایت دال بر طهارت

روایت عامه:

عموماتی که خواندیم، می تواند بر طهارت ذرق دجاج هم دلالت کند، اگرچه امکان تخصیص آنها وجود دارد.

«و بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا بَأْسَ بِخُرِّ الدَّجَاجِ وَالْحَمَامِ يُصِيبُ الثَّوْبَ.»^۴

ما می گوئیم:

۱. روایت از طریق شیخ طوسی به محمد بن احمد بن یحیی اشعری است (که ثقة است البته گفته شده است که از ضعفا روایت می کند و صاحب کتاب نوادر الحکمه است البته در خودش طعنه نیست ولی به روایتش باید توجه کرد.) و مراد از ابی جعفر، احمد بن محمد بن خالد برقی است که هم او و هم پدر بزرگوارش ثقة هستند.

۱. الخلاف، ج ۱، ص ۴۸۵

۲. مختلف الشیعة، ج ۱، ص ۴۵۵

۳. مستند الشیعة، ج ۱، ص ۱۴۷؛ المقنع، ص ۱۴

۴. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۱۲، ح ۴۰۱۶



۲. اما وهب بن وهب (ابوالبختری)، نجاشی او را کذاب دانسته که برای هارون الرشید جعل خبر کرده است^۱، مادرش همسر امام صادق (ع) بوده است. البته نجاشی می‌نویسد که کتاب او را جماعتی نقل کرده‌اند^۲. مرحوم شیخ طوسی می‌نویسد که از قاضی القضاة بغداد بود و از طرف هارون الرشید منصوب شده بود. او ضعیف است و در روایاتی که متفرد است به سخن او عمل نمی‌شود^۳. و هم ایشان می‌نویسد^۴، او را عامی مذهب و ضعیف دانسته است. کشی^۵ هم می‌نویسد، ابو البختری را «من اکذب البریه» می‌خواند.

ادله نجاست:

یک) «وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ فَارِسٍ قَالَ: كَتَبَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يَسْأَلُهُ عَنْ ذَرْقِ الدَّجَاجِ تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهِ فَكَتَبَ لَا»^۶ ما می‌گوییم:

۱. سند روایت از طریق شیخ به محمد بن احمد بن یحیی است که او از محمد بن عیسی عبیدی نقل می‌کند.
۲. اما «فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی» را نجاشی^۷ بسیار کم حدیث برمی‌شمارد، و می‌نویسد که کتاب‌هایی در رد بر واقفه و علیه و درباره عدد ائمه (ع) دارد، ولی مرحوم شیخ طوسی^۸ او را «غالی و ملعون» برمی‌شمارد. شیخ او را از اصحاب امام هادی (ع) دانسته و کشی^۹ می‌نویسد که امام هادی (ع) او را لعن کرده است.

۱. رجال، ص ۴۳۰.

۲. همان.

۳. الفهرست، ص ۳۰۳.

۴. ص ۴۸۷.

۵. ج ۱، ص ۳۰۹.

۶. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۱۲، ح ۴۰۱۷.

۷. رجال، ص ۳۱۰.

۸. رجال، ص ۲۹۰.

۹. ص ۵۲۰.